

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

کریمه کرامت حبیب
۰۹ مارچ ۲۰۱۶

نقش و مقام زن در آثار "ابو المعانی بیدل"



به نام آن که دل کاشانه اوست

یاران و صاحبان!

بابوی خوش آشنائی سخنم را آغاز می کنم. پس سلام و سلامتی باد بر شما اهالی سر زمین عشق و معرفت. امید وارم این بزم مبارک قدمی باشد برای آشنائی های بیشتر و بیشتری که کلام ابو المعانی حلقه و صل آن است.

آب می گردم چو نامش بر زبان می آورم

می دانم صحبت کردن در باب بزرگ مردی چون حضرت "ابو المعانی" بضاعتی می خواهد کلان و جانی پر توان که من از هر دو عاری ام اما با همه بی هنری جسارت به خرج داده و پای درین وادی نهادم و هرچه درین بادیه بیشتر رفتم، شیفته تر شدم و بر ناتوانی ام آگاه تر. بر سابقه همین شیفتگی و ارادت پا را از گلیم فراتر نهاده و خواستم چیزی بنویسم البته و صد البته نه در حد جلال او بلکه در حد کمال نداشته خود.

در برابر هیبت بیدل سراپا دل، جز عرق انفعالی در جبین هیچم در کف نیست. "اما چه توان که موجود همین است." البته شما یاران همدل مستحضرید که بزم های بیدل خوانی و عرس های حضرتش همیشه و علی العموم مردانه بوده و زنان را در آن کمتر سهمی بوده است و این مجالس انس از همیشه تا هنوز بی حضور زنان صورت می پذیرد، شاید بفرمائید که زنان را در این وادی دشوار گذار کمتر از مردان انس و الفت است، واقعاً که معنی بلند او فهم تند می خواهد و کوه و کنل هایش پاهای استوار. به گفته یکی از یاران صاحب دل غواصی در اقیانوس بیکرانه بیدل آسان نیست و آنگونه که آقای "کدکنی" می گوید ویزای ورود به این کشور به آسانی به کسی داده نمی شود. اما برای عدم حضور زنان این تنها دلیل نیست، دلایل دیگری هم هست که زنان را ازین وادی دور نگه می دارد.

خوب حالا به هر دلیل در کشور ما که به قول استاد "خلیلی" بیدل خوانی ورد شبانه و درس شبانگاه بوده است - زنان ازین خوان کرم بی بهره مانده اند.

من می خواهم در اولین صحبتی که با شما دارم، نگاهی داشته باشم به همین نکته در شعر خود حضرت "ابوالمعانی". نکته ای که تا حال به آن پرداخته نشده و اگر هم شده من هیچ مدان از آن بی اطلاعم. تنها در کتاب خوشه هائی از جهانبینی بیدل نوشته جناب "عبدالغفور آرزو" به آن تماس کوتاه و فهرست وار گرفته شده که من هم در این نوشتار بیشتر به آن تکیه دارم. کاستی هائی که در این نوشته است، دلیلش نبود منابع در این مورد است. امیدوارم که عذر این تقصیر پذیرفته آید و از خدا خواهم که این اشاره فتح بابی باشد برای محققان و پژوهشگران و آنانی که دستی بر قلم دارند و چشمی بر کتاب. ازین آغاز می کنم که انسان در شعر بیدل چه جایگاهی دارد:

همانگونه که خداوند حکیم انسان را به تشریف کرامت شرافت بخشید و خلیفه خویش ساخت، "حضرت میرزا" هم از همین زاویه به انسان می نگرد و می فرماید: «انسان اشرف مخلوقات است و در عالم آفرینش کمال برتر.» و جای دیگر می گوید که «آدمی فطرت تام است.» هم او گوید: «آدمی که مزین به تاج کرمناست چه حاجتش به سایه هما و آنکه منتظر بال هماغس از تاج کرمنای بی نصیب.»

از نظر "حضرت میرزا" هر جزو انسان آئینه دار استعداد کل است.

می دهد هر جزو انسان عرض استعداد کل خامه نقاش را هر مو جهانی دیگر است

تعالی و عظمت انسان در نزد جنابش تا بدان حد است که «تیلوری از نغمه بی نشان پرده رازش» می خواند. انسان را مرکز عالم خلقت می داند و مظهر سجود ملکوت.

هوشی که رموز فهم چند و چون است داند کابلیس از چه ره مطعون است

یعنی آنکس که حضرت انسان را مسجود تصور نکند ملعون است

درنگاه حضرت بیدل ذات انسان مظهر و آئینه تجلی حق است و مصدر کرامت و تعظیم.

گرطبیع سلیم قابل تفهیم است انسان است آنکه مصدر تعظیم است

این کعبه که مرکز سجود من و تست تمثال و حضور دل ابراهیم است

حضرت بیدل همچنان انسان را غلغل صبح ازل می خواند.

غلغل صبح ازل از دل عالم برخاست کاتش فتاد درین خرقة و آدم برخاست

انسان آئینه ای است «امکانی» که شاهد غیب فقط در این آئینه تجلی ها دارد.

تجلی هاست حق را در نقاب ذات انسانی شهود غیب اگر خواهی و جود اینجاست امکانی

معنی انسان چشم و گوش و دست و پای نیست، گوهر آدمی معنای بالقوه ماورائی اوست برآستی این موجود، این اشرف مخلوقات، نازدانه و برگزیده او تعالی است که بعد از آفرینش، خداوند خود را می ستاید و می فرماید: فتبارک الله احسن الخالقین. و عالم را برای او و طفیل روی او می آفریند.

عالم ورق ز دفتر انسان است گردون دوری زمجر انسان است

آن دانه که هست شاخ و برگش دو جهان گل کرده زجیب ثمر انسان است

گرچه کونین مست جانان است می عرفان به جام انسان است

در شبستان غفلت آفاق آدمی آفتاب تابان است

انسان مکرم است و عزیز کرد خدا و خلیفه اش در زمین و این انسان هویت مشترک زن و مرد است و «تکرار ۲۴ مرتبه کلمه امراة و ۲۴ مرتبه کلمه رجل در قرآن عظیم بیان این اشتراک به حد اعجاز می رسد.» (خوشه هائی از

جهان بینی بیدل). و بار بار در آیات مبارک قرانی انسان توجه داده می شود به این که: خلقکم من نفس واحده، هوالذی انشاء کم من نفس واحده، وخلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا لیها. (روم ۳۱) که اشتراک تفکیک ناپذیر زن و مرد را به نمایش می گذارد و مودت و محبت ازلی و مرد را چنین بیان می دارد که: و جعل بینکم مودة و رحمة و هن لباس لکم و انتم لباس لهن.

قرآن مبین تفاوت های فیزیکی و بیولوژیکی زن و مرد را به معنی برتری یکی بر دیگری نمی داند و می فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقاکم. برتری انسان صرف نظر از رنگ و جنس در تقواء و پرهیزگاری است. در این تفاوت های جسمی، حکمت هائی نهفته است که اگر مرد مظهر استقامت و قدرت است، زن نمودار لطف و رحمت است و "حضرت ابوالمعانی" باوجود بحث های فراوانی که در مورد مقام انسان دارد که شمه ای از آن در بالا ذکر شد، زن را اگر در شعر مطرح کرده است برای نشان دادن ابهت و جلال مردان کرده است.

ضبط کار از مرد می آید نه از دست زنان پنجه را گیرانی از پهلوی انگشت نر است

و یا

بیدل چه ذلت است که گردون منقلب در طبع مرد خاصیت زن نهاده است

و یا می فرماید:

اگر زن نیستی ای کمتر از زن چو زاهدچند در خلوت فسردن

اگر خیلی خوشبینانه قضاوت شود، شاید بتوان پذیرفت که تلویحاً لطافت و ظرافت را به نمایش گذاشته است، اما بیدل ما حتی در یک موضوع بیولوژیکی هم که زن و مرد سهم و تأثیر یکسان دارند، در حق زن کم لطفی می فرماید. مگر این که توجه دیگری بتوان از بیت ذیل به دست داد که من نمی دانم:

در مزاج دانه آماده است تأثیر زمین حیز کم پیدا شود گر زن نزاید مرد را

و گاهی هم جناب حضرتش به روایات عامیانه ای مثل این روایت که "حوا" باعث لغزش "آدم" گردیده، سبب هبوط او از بهشت - تکیه می کند و تصویری به دست می دهد نچندان دل نشین.

گندم به غیر آفت آدم چه داشته است یارب تو شکل زن نپسندی دچار مرد

یقیناً "حضرت بیدل" با احاطه ای که به قرآن و علوم اسلامی دارد، از این آیات مبارک آگاه است که حضرت "حوا" را از این اتهام مبرا میسازد.

و لقد عهدنا من قبل فَنَسَى و لم نجد له عزماً ط ۱۱۵ و یا فوسوس الیه الشیطانُ قال هل ادلک شجرة الخلد و ملک لا یبلی.

عنایت بفرمائید که درین آیات ضمائر همه مذکر و اشاره به حضرت آدم است. در جای دیگر می فرماید: فازلهما الشیطانُ فاخر جهما (بقره ۳۰) که ضمائر تثنیه است و برای دو نفر اطلاق می گردد.

اما این تاریخ ادبیات ما و جو حاکم بر جامعه مرد سالار است که سبب پیدایش چنین مفکوره هائی شده است و تنها "حضرت ابوالمعانی" نیست که دیدگاهی چنین در مورد زنان دارد - بلکه تاریخ ادب فارسی تماماً مردانه است، به حدی که شخصیتی چون فردوسی هم می گوید:

زن و ازدها هردو درخاک به جهان پاک زین هردو ناپاک به

درحالی که تاریخ عرفان اسلامی "رابعه عدویه" را به یاد دارد که مناجات های او هنوز سینه آسمان را می شکافد. "حضرت ابوالمعانی" همان گونه عارف وارسته و سالک آبله پای طریقت است، پیروی کامل شریعت و به جای آورنده

همه مناسک شرعی است او که انسان را آن گونه عارفانه می نگرد اما جائی که پای احکام شرعی به میان آید منتشرع سخت گیری است.

چنانچه حدود شرعی حجاب را چنین بیان می دارد.

ستر عورت که فرض بر مردان است جای خبث است کز کمر تا ران است

سرتا قدم زنان از آن می پوشند کین ننگ ز عضو عضو شان عریان است

و این سترو پوشش و آراستگی را مظهر حیا برای زن و مرد می داند.

از حیاء مگذر که در ناموسگاه اعتبار شرم مردان را و قاراست و زنان را زیور است

که واقعاً یکی از ابیات جاودانه اوست. در موضوع و موضع دیگر حضرتش می فرماید:

هیچ موجودی به عرض شوق ناقص جلوه نیست نره هم در رقص موهومی که دارد کامل است

براستی که خلقت در حدکمال است در آفرینش خداوند نقص وجود ندارد و انسان این گل سر سبد آفرینش در کمال آفریده شده که البته این اشرف مخلوقات آن گونه یاد آوری شد - هویت مشترک زن و مرد است. و این دو برای اکمال هم آفریده شده اند.

چون پی یسکن الیهاش آفرید کی تواند آدم از حوا برید

این زن است که در قرآن به صورت بلقیس و آسیه و هاجر و مریم چهره نموده است و این عایشه حمیرای پیامبر است که نصف دین را از و باید آموخت.

مصطفی آید که سازد همدمی کلمنی یا حمیرا کلمی

آنکه عالم بنده گفتش بدی کلمنی یا حمیرا می زدی

امیدوارم که دانایان بر من خرده نگیرند، چون من بر این گمانم که از این واقعیت تلخ نمی توان چشم پوشید که زن در ادبیات ما، بالتبع و بالطبع در شعر "حضرت ابوالمعانی" حضور مثبت ندارد و یاد آوری این حقایق از مقام ارجمند جنابش چیزی نمی کاهد و پوشیده داشتن آن هم به آن مقام والا نمی افزاید.

روی کرد من به این موضوع برین جهت بود که کنکاش بیشتر و پژوهش های ژرف تری صورت پذیرد که چه عواملی سبب کم انگاشتن زنان در ادب فارسی بوده است که یقیناً صبغه دینی نداشته بلکه عواملی محیطی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است که باید در مورد آن کار کرد. با تشکر از حوصله مندی شما